

مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۷

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۱/۱۵

غلامرضا خسروی*

چکیده

مقاله حاضر ضمن درک اهمیت تغییر رژیم و فضای سیاسی - اجتماعی عراق جدید به تبیین عناصر و متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر سیاست و رفتار خارجی این کشور می‌پردازد. سؤال محوری این است که منابع داخلی مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی عراق کدامند؟ فرضیه در پاسخ، مدعی است سیاست خارجی عراق جدید همانند دوران پادشاهی و جمهوری، تا حدود زیادی متأثر از منابع پایدار و ثابت داخلی است که ناسازگاری میان هویت و حاکمیت و یا دولت و ملت، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد وابسته به نفت و هویت و ارزش‌های مشترک عربی از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های اصلی آن هستند. به‌رغم تغییر ساختار حقوقی، این عناصر و ویژگی‌ها چندان تغییری نیافته و بعید است در آینده نزدیک دگرگون شوند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، منابع داخلی، بحران هویت ملی، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد رانتی، هنجارهای مشترک عربی.

* کاندیدای دکتری علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال سیزدهم • شماره اول • بهار ۱۳۸۹ • شماره مسلسل ۴۷

مقدمه

عراق به خاطر وزن سیاسی و ظرفیت بالقوه اقتصادی، نظامی و جغرافیایی‌اش، یکی از بازیگران اصلی در منطقه خاورمیانه است و از این‌رو، به همان میزان که از دگرگونی‌های منطقه تأثیر می‌پذیرد، خود بر آن تأثیرگذار است. آنچه در طول تاریخ یک سده گذشته عراق بیشتر جلب توجه می‌کند، رفتار خارجی تهاجمی و ستیزه‌جویانه‌اش در نیمه دوم قرن بیستم است. عراق بیش از هر کشوری در منطقه درگیر جنگ بوده، در همه جنگ‌های اعراب و اسرائیل شرکت داشته، طی سه دهه گذشته یکی از عاملان یا طرف‌های اصلی سه جنگ خلیج فارس بوده و تلاش‌های گسترده‌ای برای توسعه توانایی‌های هسته‌ای و نظامی خود به عمل آورده است.

حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعثی در سال ۲۰۰۳، بار دیگر این کشور را در کانون نگاه جهانی نشانده و به خاطر پیامدهای ژئوپلیتیکی آن، مایه بیم و امید بسیاری شده است. اینکه آینده عراق جدید چگونه خواهد بود و بغداد چه نقشی در ترتیبات امنیتی خاورمیانه، به ویژه خلیج فارس بازی و روابط خارجی آن چه سمت و سوی پیدا خواهد کرد؟ از جمله مسائل مهم مورد توجه و دغدغه بسیاری از کشورهای منطقه است. شاید بتوان پیش‌بینی کرد که سیاست خارجی عراق جدید برخلاف دوران گذشته، معطوف به صلح، همکاری، میانه‌روی و عمل‌گرایی و کمتر ستیزه‌جویانه خواهد بود و از این‌رو، به کشورهای منطقه، به ویژه همسایگان آزرده‌خاطرش اطمینان داد که چندان نگران تحولات و سیاست خارجی آن در آینده نباشند. در عین حال، مروری اجمالی بر روابط خارجی عراق مدرن به ما یادآوری خواهد کرد که چندان هم نباید خوشبین بود. چون سیاست خارجی عراق ریشه‌های عمیق داخلی دارد و صرفاً برخاسته از ماهیت رژیم و نگرش رهبری آن نیست. از این زاویه، شاید درک جهت‌گیری سیاست خارجی عراق جدید مستلزم درک محیط پیچیده داخلی و خارجی این کشور باشد که در عرصه تصمیم‌گیری و کنش خارجی، زمینه‌های محدودکننده و ساخت‌های اجبارآمیزی برای رهبری این کشور ایجاد می‌کند.

با این توضیحات، مقاله حاضر به بررسی عناصر و متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر سیاست و رفتار خارجی عراق جدید می‌پردازد. در واقع، سؤال محوری این است که منابع داخلی پایدار

و مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی عراق کدامند؟ فرضیه اصلی نیز این است که سیاست خارجی این کشور همانند گذشته تا حدود زیادی ریشه در منابع پایدار داخلی دارد که ناسازگاری میان هویت و حاکمیت، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد وابسته به نفت و احساس تعلق به هنجارها و ارزش‌های مشترک عربی، از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده آن هستند. بنابراین، به‌رغم تغییر ساختار حقوقی، چندان تغییر چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای در محیط داخلی صورت نگرفته و بعید است چنین محیطی در آینده نزدیک دگرگون شود. این به معنای نادیده‌گرفتن تأثیرگذاری متغیرهایی چون نقش رهبری و نخبگان سیاسی، فرایند تصمیم‌گیری و نوع رژیم سیاسی و تغییر در رفتار خارجی عراق نیست، بلکه نشان می‌دهد هرگونه سیاستگذاری خارجی و امنیتی در این کشور به شدت متأثر از چنین محیط داخلی و ویژگی‌های پایدار آن است. به تدریج که عراق جدید به مسیر ثبات و آرامش داخلی گام نهد، نقش و حضور عناصر مذکور در شکل‌دهی به سیاست خارجی اش آشکارتر خواهد شد.

الف. تمهیدات نظری

سیاست خارجی، یکی از شاخه‌های فرعی اما مهم رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است که موضوع اصلی آن بررسی رفتار خارجی دولت در عرصه جهانی می‌باشد. در واقع، نظریه سیاست خارجی به مطالعه چرایی و چگونگی رفتار دولت در خارج می‌پردازد. (حاجی یوسفی، ۱۳۷۴: ۷) اینکه دولت‌ها در خارج چگونه رفتار می‌کنند، به چه شیوه‌ای به اهداف و اولویت‌های خود شکل می‌دهند، چه ابزارها و روش‌هایی برای رسیدن به اهداف خود برمی‌گزینند و چگونه به سیاست خارجی خود تداوم بخشیده و یا متأثر از چه شرایطی تغییر رفتار می‌دهند، همه در کانون علایق مطالعات سیاست خارجی قرار دارد. از این چشم‌انداز، نظریه‌های روابط بین‌الملل به طور عام و پژوهش‌های مربوط به حوزه سیاست خارجی به طور خاص می‌کوشند تحلیل‌های مفهومی قاعده‌مند، فراگیر، توصیفی و پیش‌بینی‌پذیری از رفتار خارجی واحدهای ملی ارائه دهند. با این وجود، در بین نظریه‌پردازان، در اینکه چه عوامل و مؤلفه‌هایی به رفتار خارجی دولت شکل می‌دهند، اتفاق نظر چندانی دیده نمی‌شود. هر یک از نظریه‌های کلان و رایج روابط بین‌الملل با مفروض‌های متفاوت

معرفت‌شناختی، هستی‌شناسانه و انسان‌شناختی، از منظری به بررسی سیاست خارجی پرداخته و هر یک بر عنصر یا عناصری تأکید می‌کنند.

هانس مورگنتا، نظریه‌پرداز مشهور واقع‌گرایی، ریشه رفتار خارجی دولت را در سرشت بشر می‌جوید. به نظر او دولت به عنوان یگانه بازیگر خردمند، یکپارچه و منفعت‌جوی، دغدغه‌ای جز حفظ یا پیشینه‌کردن قدرت ندارد. (۱۳۸۴: ۸۰ و ۴۶) کنت والتز، نظریه‌پرداز نوواقع‌گرایی، ضمن نقد برداشت مورگنتا، با تکیه بر ساخت آنارشیک نظام بین‌المللی درصدد ارایه الگوی عام در تبیین رفتار خارجی دولت‌ها برآمد. او در چارچوب مفهوم «ساختار» توضیح می‌دهد که چگونه واحدهای ملی به‌رغم تفاوت و تمایزهای آشکارشان در بهره‌مندی از قدرت، در تعامل با یکدیگر و در برخورد با ساختار هرج‌ومرج گونه نظام بین‌المللی، کارکرد یکسانی از خود بروز داده و از طریق خودیاری و توازن‌بخشی به قدرت به تأمین امنیت و بقاء خود مبادرت می‌ورزند. (۱۳۸۶: ۳۰-۵)

رویکرد لیبرالی برخلاف واقع‌گرایی و واقع‌گرایی نو که تصویری منازعه‌آمیز از رفتار دولت در عرصه سیاست جهانی ترسیم می‌کند، سمت‌گیری و کنش خارجی آن را برآیند رقابت منافع و گروه‌های اجتماعی و سیاسی در داخل می‌داند. این نگرش از آنجا که ماهیت مستقلی برای دولت قائل نیست و آن را تنها بازیگر عمده عرصه خارجی فرض می‌کند، کنش خارجی‌اش را نیز نتیجه رقابت و سلطه گروه‌های داخلی عنوان می‌نماید. در این چارچوب، دیگر هدف یگانه دولت «بقا»، «امنیت» و «قدرت» نیست، بلکه در کنار آن، تأمین رفاه و رونق اقتصادی نیز اولویت می‌یابد و در نهایت، زمینه مشترکی برای همکاری، مشارکت و برقراری صلح در خارج شکل می‌گیرد.

سازهانگاری نیز به عنوان مناظره‌ای نوپا در روابط بین‌الملل، چشم‌انداز نوینی در مطالعه سیاست خارجی به روی علاقمندان گشوده است. اگر بپذیریم که در عرصه بین‌المللی، هنجارها و انگاره‌های گفتمانی واجد اهمیت هستند، آنگاه باید گفت که قواعد هنجاری و هویت‌بخش، مؤلفه‌های مؤثری در تعیین و فهم سیاست خارجی کشورها می‌باشند. از این‌رو، هویت هر دولت و اولویت‌های هنجاری آن به طور مشخص، تعیین‌کننده منافع، اهداف و کنشگری آن خواهد بود. هر بازیگر ملی عموماً براساس هویتی که به خود و دیگران نسبت

می‌دهد به روابط خارجی خویش سامان می‌بخشد. بنابراین سازه‌انگاران در کنار ابعاد فیزیکی قدرت به مؤلفه قدرت گفتمانی و هنجاری هم تأکید داشته و قدرت ملی را چیزی فراتر از توان صرف اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی می‌دانند. (هویف، ۱۳۸۶: ۴۵۲-۴۵۶ و ۴۵۸-۴۶۰)

از بررسی اجمالی نظریه‌های کلان مربوط به سیاست خارجی می‌توان چند نکته مهم را استنباط کرد:

یک. سیاست خارجی به عنوان کنشی اجتماعی، پدیده‌ای بسیار پیچیده، چندلایه، متداخل و پویاست که در شکل‌گیری آن متغیرهای گوناگونی دخیل هستند. مؤلفه‌های دخیل گاه چنان گسترده هستند که اساساً امکان ارایه هرگونه تحلیل علی و تعمیم‌پذیر از رفتار خارجی دولت‌ها را دشوار می‌نماید. دشواری ارایه تبیین علی و تجربی از سیاست خارجی، لزوماً ناشی از ناتوانی ماهوی و توسعه‌نیافتگی نظریه‌پردازی در علوم سیاسی نیست، بلکه ریشه در ماهیت پیچیده پدیده‌های اجتماعی، از جمله سیاست خارجی دارد.

دو. به رغم این همه دشواری، نظریه‌ها چارچوب مفهومی سودمندی برای فهم سیاست خارجی دولت‌ها هستند. همان‌گونه که والتز یادآور می‌شود، در پرتو چنین ابزارهای تحلیلی است که می‌توان به مطالعه روش‌مند سیاست خارجی پرداخت، به جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات مبادرت ورزید، بر اهمیت و اولویت فرضی بعضی متغیرها اصرار کرد، برخی از آنها را حذف نمود و یا نادیده گرفت و در نهایت، تحلیلی قاعده‌مند از آن داشت. (۱۳۸۶: ۱۴-۱۱)

سه. سیاست خارجی به مثابه اندرکنش دولت‌ها و عرصه انتخاب و تصمیم‌گیری، پدیده‌ای انتزاعی نیست که در خلاء شکل گیرد، بلکه همواره در محیط داخلی و بین‌المللی انجام می‌پذیرد که واجد ماهیتی مادی و در عین حال، هنجاری و بین‌الذهانی است. بر این پایه، می‌توان گفت برخی از این عناصر محیطی، پایا و برخی دیگر گذرا هستند. عناصر ثابت در گذر زمان کمتر دستخوش تغییر می‌شوند و در هر شرایط و هر نوع رژیم سیاسی با هر ساختار بوروکراتیک و سیاستگذاری نمی‌توان از آنها چشم پوشید. جغرافیا، ساخت اقتصادی، خصوصیات فرهنگی و تاریخی و چگونگی تکوین دولت و جامعه سیاسی از جمله مؤلفه‌های پایدار در شکل‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی است که به صورت گوناگونی مورد تأکید نظریه‌پردازان قرار دارد.

اگرچه امروزه پیشرفت تکنولوژی و فن‌آوری نظامی و جهانی شدن وسایل ارتباطی توانسته ویژگی جغرافیایی را کم‌اهمیت جلوه دهد، اما هنوز بسیاری از ویژگی‌های مادی دولت سرزمینی در تعیین سیاست خارجی اهمیت دارند. در واقع، جغرافیا و جغرافیای سیاسی پایدارترین عنصر در این زمینه است که گذر زمان و پیشرفت برق‌آسای صنعت کمتر تغییری در آن ایجاد کرده است. (هالستی، ۱۳۷۶: ۵۸۶ و ۵۸۷) هنوز دولت ملی، جهان زیستی فیزیکی و سرزمینی دارد که نه می‌تواند رها و خارج از آن تصمیم‌گیری و عمل و نه می‌تواند در آن تغییرات گسترده ایجاد کند. این محیط بیش از آنکه مجازی باشد، عینی و مادی است.

میزان، کیفیت و ترکیب جمعیت نیز در ارزیابی قدرت ملی و در نتیجه، سوگیری سیاست خارجی هر کشور، عنصری نقش‌آفرین است. (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۲۲۱) داشتن جمعیت مناسب و از لحاظ نیروی کار ماهر، تحصیل‌کرده و جوان می‌تواند در ضریب نفوذ بین‌المللی کشور مؤثر باشد. در همین چارچوب، ساخت قومی - مذهبی نیز مؤلفه دیگری است که عموماً در فرآیند سیاستگذاری خارجی و داخلی مد نظر قرار می‌گیرد. این موضوع در بسیاری از کشورهای خاورمیانه که در آن مرزهای ملی ساختگی است، انطباق چندانی میان دولت سرزمینی و ملت وجود ندارد، جوامع قومی - فرقه‌ای در امتداد مرزهای ملی گسترده هستند و بافت جمعیتی واحدهای ملی از لحاظ قومی و زبانی متنوع است، اهمیت بیشتری دارد. به نظر برخی تحلیل‌گران، تنوع و تکثر قومی در خاورمیانه نه تنها مانع تکوین دولت ملی شده و کشورها را در معرض بی‌ثباتی داخلی و مداخله خارجی قرار داده، بلکه عامل بروز کشمکش‌ها و منازعات میان‌دولتی بسیاری نیز بوده است. (هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۸-۳۰ و ۱۳۸۶: ۲۷۰)

ویژگی‌های اقتصادی و تولیدی هم در تعیین میزان قدرت ملی، جایگاه بین‌المللی و دامنه و جهت‌گیری خارجی کشور نقش اساسی دارند. امروزه، موقعیت هر دولتی در ساختار قدرت جهانی، بستگی بسیاری به سطح توسعه، میزان صنعتی شدن، تولید دانش، فناوری و ثروت و منابع اولیه دارد. ویژگی‌های ساختاری اقتصاد هر کشوری به نیازها و تقاضاهای داخلی خاص منجر می‌شود و از این رو، به جهت‌گیری سیاست خارجی کشور شکل می‌بخشد. در واقع، بسیاری از نیازها صرفاً در تعامل و مراوده با دیگر کشورهاست که تأمین می‌شود. (هالستی، ۱۳۷۶: ۵۸۷ و ۵۸۸ و هیل، ۱۳۸۷: ۳۳۱-۳۳۵) برخورداری از منابع و مواد خام اولیه که در

اقتصاد جهانی واجد ارزش راهبردی باشد، به بهبود اهمیت راهبردی هر کشور در عرصه بین‌المللی کمک می‌کند. به عنوان مثال، اهمیت یافتن انرژی نفت و گاز در اقتصاد جهانی، در حال حاضر به دولت‌های ذره‌ای منطقه خلیج فارس قدرت و اهمیت راهبردی بخشیده و سرنوشت آنها را به منافع قدرت‌های بزرگ و جهان صنعتی گره زده است. در عین حال، این مسأله برای کشورهای مذکور چالش‌ها و خطرهایی دارد که آسیب‌پذیری در برابر نفوذ خارجی و نوسانات قیمت نفت و اتکای بیش از حد به دلارهای نفتی از این جمله است. امروزه، در تقسیم کار اقتصاد جهانی، بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت گویی کارکردی جز تولید و فروش مواد اولیه نفت ندارند. آنها در تولید دانش، فناوری و ثروت دنیای صنعتی سهمی نداشته و عمدتاً مصرف‌کننده کالاهای صنعتی، سرمایه، دانش و فناوری جهان صنعتی می‌باشند.

ب: منابع پایدار داخلی سیاست خارجی عراق

در این قسمت به بررسی چهار مؤلفه داخلی که در جهت‌گیری و ماهیت سیاست خارجی عراق در آینده اثرگذار خواهد بود، می‌پردازیم.

۱. بافت قومی - مذهبی ناهمگن؛ بحران هویت ملی

عراق از جمله کشورهای نوپا و ساختگی در منطقه خاورمیانه است که پس از جنگ جهانی اول بر پایه اراده قدرت‌های استعماری اروپا و به هم پیوستن سه ولایت پیشین امپراتوری عثمانی یعنی بغداد، بصره و موصل پا به عرصه وجود نهاد. این کشور، از همان ابتدا بافت قومی و مذهبی چندپاره داشت و فاقد عناصر انسجام‌بخشی چون زبان، نژاد، مذهب، سرزمین و میراث تاریخی مشترک بود که از دیدگاه نظریه‌پردازان علوم سیاسی برای شکل‌گیری هر واحد ملی مدرن لازم هستند. چنین ناهمگنی، به‌رغم اعمال سیاست‌های یکسان‌ساز صورت‌گرفته در یک سده گذشته، هنوز دست نخورده است.

سنی‌ها که در آغاز قرن بیستم فقط ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند، به پاس همدستی با بریتانیا در جنگ علیه امپراتوری عثمانی در این کشور، قدرت سیاسی یافتند. سلطه اقلیت سنی بر سیاست، اقتصاد و ارتش عراق متداوم و فزاینده بود و هرچه از اوایل قرن گذشته میلادی به پایان آن نزدیک می‌شویم، محروم‌ساختن کردها و شیعیان از حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان فزونی می‌گیرد. به عنوان مثال، در سال‌های ۵۸-۱۹۲۰، نزدیک به ۶۰ درصد رهبران سیاسی عراق، عرب سنی و تنها، ۲۵ درصد شیعه و ۱۵ درصد کرد بودند. همین روند در ارتش نیز اتفاق افتاد. (Anderson & Stansfield, 2004:20)

از بدو شکل‌گیری عراق مدرن، حاکمان سنی برای دگرگون‌ساختن ساختار موزائیکی آن و ایجاد چارچوب فراگیر ملی، تلاش‌های گسترده‌ای کردند که عمدتاً در چارچوب دولت - ملت‌سازی مبتنی بر همگون‌سازی آمرانه و ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی قابل تحلیل است و ابزارهای تحقق آن نیز همانند موارد مشابه، نظام آموزشی، بورورکراسی، ارتش و نیروهای امنیتی بود. (وایمز، ۱۳۸۶: ۸۹)

عربی‌کردن جامعه و دولت در عراق که هدفی جز ادغام اجباری دیگر گروه‌ها در درون خود نداشت، مخالفت کردها و بعدها شیعیان را برانگیخت. از نظر قوم کرد که برای خود سرزمین، زبان، تاریخ و نژاد مستقلی ترسیم می‌کرد، ناسیونالیسم عرب فاقد هرگونه جذابیت و مشروعیتی بود. کردها از همان ابتدا درصدد خودمختاری و تشکیل دولت کردی برآمدند و هنگامی که آن را دور از دسترس یافتند، سر به شورش نهادند. کردها هرگز به مشارکت در ایجاد دولت مرکزی با هویت عربی رضایت ندادند. (Tripp, 2002:169) در واقع، تصمیم بریتانیا مبنی بر سنجاق کردن ولایت موصل به دو ایالت عرب‌تبار بغداد و بصره، حاکمان بعدی عراق را با نوعی معما مواجه ساخت: چگونه می‌توان و یا باید اقلیت قابل توجه اما شورشی کرد را به موجودیت گسترده‌تر عربی پیوند زد؟ رهبران عراقی که همه با چنین معضل کلیدی روبرو بودند، در نهایت راهی جز توسل به خشونت و سرکوب پیدا نکردند.

شیعیان نسبت به کردها در پاسخ به تقاضاها و الزام‌های ایدئولوژی ملت‌ساز پان‌عربیسم، دشواری بیشتری داشتند. آنها بر خلاف کردها، عرب‌تبار و در حفظ یکپارچگی سرزمینی عراق با سنی‌ها هم‌عقیده بودند. با وجود این، تکیه ناسیونالیسم عربی بر محتوای سکولار، سنی و

فرقه‌گرایانه خود به تدریج بسیاری از شیعیان را فراری داد. تأکید بر مضمون سنی ناسیونالیسم عربی در بازگشت به میراث مذهبی گذشته، شعیه را در نقطه «دگر» و «دشمن» آن می‌نشانند و ماهیت سکولار آن هم برای کسانی که هنوز به علایق مذهبی فروملی خود پای‌بند بودند، نگرانی می‌آفرید. در عین حال، محروم‌ساختن شیعه از امتیازات سیاسی و اقتصادی، در عمل شیعیان را به شهروندانی درجه دو و فرودست تبدیل کرده بود. (Anderson & Stansfield, 2004: 26-27) چنین تمایز و غیریت‌سازی در زمان حاکمیت حزب بعث تشدید گردید. بدبینی نسبت به شیعه و معرفی آن به عنوان «رافضی»، عامل نفوذ «پارسی‌ها» و مانع «وحدت عربی»، تنگ‌نظری ایدئولوژیکی حزب بعث را آشکارتر کرد. در نیمه دوم قرن بیستم، یکی از اولویت‌های بعثیسم، سرکوب هویت و نمادهای شیعی چون برگزاری مراسم سوگواری امام حسین(ع) بود. چنین روندی به دنبال تحولات منطقه‌ای از جمله رقابت ایران و عراق، وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ هشت‌ساله تحمیلی و فعال‌شدن گروه‌های اسلام‌گرای شیعی تشدید گردید. مخالفت احزاب شیعی با رژیم بعث که در اوایل دهه ۱۹۶۰ شروع شده بود، چالش‌های هویتی - امنیتی جدیدی به روی حاکمان سنی گشود؛ چرا که پس از سال‌ها بی‌تفاوتی شیعه به سیاست و قدرت، گرایش‌های فکری جدیدی پدیدار شد که یکی از اهداف عمده‌اش، مبارزه با رژیم سکولار و دیکتاتور بعثی و دفاع از حقوق جامعه شیعی بود. (Anderson, 2004: 73)

در نهایت، ناسیونالیسم عربی مورد نظر رهبران سنی عراق، ذاتاً تعارض‌آمیز به نظر می‌رسید و به جای اتحاد گروه‌های مختلف، به بدبینی، منازعه، سوءظن و بی‌اعتمادی میان آنها دامن زد؛ زیرا به دنبال یکسان‌سازی ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، وفاداری و تقاضاهای گروه‌های مختلف عراقی بر پایه انگاره‌های تنگ‌نظرانه هویتی خود بود، بی‌آنکه بخواهد حقوق اجتماعی و سیاسی برابری برای گروه‌های مزبور قایل شود. بنابراین، راهی جز تکیه بر سرکوب، زور و قدرت نیافت (Tripp, 2002: 169) و در نهایت، زمینه‌ساز ظهور ناسیونالیسم قومی کرد و سیاسی‌شدن شیعه گردید.

از سوی دیگر، مقاومت کردها و بخشی از جامعه شیعی در برابر سلطه اقلیت اعراب سنی و خواست حکومت مرکزی، رهبری عراقی را به توسل بیش از پیش به زور و خشونت کشاند.

بهره‌گیری از خشونت و سازمان سرکوب برای حفظ یکپارچگی سرزمینی، ترویج انگاره‌های ناسیونالیسم عربی و به ویژه بقای رژیم سیاسی، قاعده تاریخ مدرن عراق است. در واقع، یکی از ابزارهای مهم ملت‌سازی و استقرار حکومت مرکزی، ارتش و نیروهای امنیتی بودند. بریتانیا بنیانگذار چنین سنت شومی بود که در دهه‌های پایانی قرن بیستم در عراق فاجعه آفرید. اندکی قبل از تشکیل عراق، بریتانیا با توسل به قوه قهریه به طرز وحشیانه‌ای شورش شیعیان را سرکوب کرد و در اوایل دهه ۱۹۲۰، از طریق نیروی هوایی نیز کردهای ناراضی شمال را به پذیرش حکومت مرکزی مجبور ساخت. (Anderson & Stansfield:23-25)

بعدها ارتش عراق به پشتیبانی بریتانیا، به سرکوب شورش‌های زیادی مبادرت ورزید که عمدتاً ریشه در اختلاف‌های فرقه‌ای و مذهبی داشتند. در واقع، یکی از اهداف اساسی پادشاهی عراق از تشکیل ارتش در سال ۱۹۲۱، مبارزه با بی‌ثباتی‌های داخلی بود. در عین حال، مشارکت ارتش در سرکوب شورش‌ها و توفیق در برقراری آرامش، به نظامیان اعتبار و منزلت خاصی بخشید و در نتیجه، راه را برای ورود آنها به عرصه سیاسی و مدنی هموار کرد. اولین کودتای نظامی در جهان عرب، در سال ۱۹۳۶ در عراق رخداد. اگرچه در این مقطع نظامیان به طور کامل قدرت سیاسی را به دست نگرفتند، اما در کابینه‌های بعدی سهم بیشتری کسب کردند. پس از کودتای نظامی ۱۹۵۸، ارتش سیاسی‌تر و به عرصه مدنی عراق نزدیک‌تر شد و در کودتای ۱۹۶۸، این نفوذ اوج گرفت. در دوره حاکمیت بیش از بیست سال صدام حسین نیز ارتش به سلاح‌های مدرن و مخرب تجهیز گردید، سازمان‌دهی مجدد یافت، نیروهای آموزش دیده جدیدی به خدمت گرفت و در نهایت، به کنترل حزب بعث، به ویژه شخص صدام درآمد. (Owen, 2004:181)

صدام حسین با مهار ارتش که کارگزار اصلی چهار کودتای نظامی طی سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۵۸ بود، به حکومت خود تحکیم بخشید و ماشین نظامی آن را به سوی سرکوب مخالفان داخلی و جنگ با دشمنان خارجی‌اش یعنی ایران و کویت هدایت کرد. ارتشی که در سال‌های آغازین تأسیس فقط دو هزار نیرو داشت، در اواخر دهه ۱۹۸۰ به نیروی هولناکی تبدیل شده بود که یک میلیون نیرو و انواع و اقسام سلاح‌های مرگبار در اختیار داشت. (Stansfield, 2000:838,92-96) یعنی کردن ارتش و مهار آن، به یک دهه کودتا و

بی‌ثباتی سیاسی در عراق پایان داد و افزایش حجم نیروی نظامی، صدام را قادر به حاکمیت بر سراسر این کشور کرد. (2000:181) ملی‌کردن صنعت نفت و افزایش ناگهانی قیمت نفت هم درآمدی‌های دولت را چند برابر کرد، به توسعه بوروکراسی انجامید و نوسازی کشور از طریق ایجاد مدارس، احداث جاده، توسعه خطوط تلفن و بهبود خدمات بهداشتی و درمانی به نفوذ حکومت مرکزی در متن جامعه مدد رساند. درآمدهای ناشی از فروش نفت همچنین به استقلال دولت از جامعه کمک و به آن آزادی عمل بیشتری اعطاء کرد. (Hinnebusch, 2003:207-208) در واقع، استفاده از خشونت و قدرت عریان به منظور ایجاد عراقی یکپارچه و تأمین بقای رژیم، در زمان حاکمیت حزب بعث شکل سازمان‌یافته، نظامند و نهادینه‌ای پیدا کرد. در این مقطع، خشونت به ابزار کارآمدی برای کنترل جامعه، سرکوب مخالفان، حفظ رژیم و پاکسازی قومی تبدیل شد که از طریق شبکه پیچیده و متنوعی از نهادهای امنیتی - نظامی صورت می‌گرفت.

بدین ترتیب، رژیم سیاسی عراق به نظام سیاسی اقتدارگرا، سرکوب‌گر، نظامی و توتالیتر مبدل گشت که کوچکترین مخالفت و فعالیت مدنی - سیاسی را برنمی‌تابید.

یکی از پیامدهای گریزناپذیر فعال و امنیتی‌شدن شکاف‌های فرهنگی و عدم تکوین ملت - دولت در عراق، تداوم بی‌ثباتی و ناامنی داخلی بود که آن را باید بزرگترین چالش و تهدید عراق طی یک سده گذشته به حساب آورد. اعراب سنی همواره از بی‌ثباتی و تجزیه عراق نگران بودند. از دیدگاه رهبری عراق، کشوری که بنا به منافع قدرت‌های خارجی شکل گرفته و به دلیل تداوم گسست‌های قومی - مذهبی‌اش، مستعد ناامنی بود، تجزیه و بی‌ثبات کردن آن به دست بازیگران مداخله‌جوی خارجی کار چندان دشواری نبود. تمایل گروه‌های مخالف داخلی در یافتن حامی بیرونی و مداخله خارجی در امور داخلی و بازی با کارت مخالفان برای در تنگنا قراردادن حکومت مرکزی که برای اولین بار در اواخر دهه ۱۹۶۰ با حمایت ایران، آمریکا و اسرائیل از شورشیان کرد، اتفاق افتاد، آسیب‌پذیر بودن عراق را در قبال چالش‌های داخلی و خارجی آشکارتر ساخت. مداخله خارجی به پیچیده‌تر شدن تهدیدهای داخلی و دشوارتر شدن مدیریت و مهار آنها انجامید. بنابراین، بروز اختلاف‌های قومی - مذهبی نه تنها تمامیت سرزمینی عراق، بلکه موجودیت رژیم سیاسی را در معرض خطر قرار داد. آنچه برای دولت

مرکزی ایجاد نگرانی می‌کرد، تراکم منابع عظیم نفت در مناطق شیعه‌نشین جنوب و کردنشین شمال بود. بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۷۰ بعد، برقراری ثبات داخلی، کاهش نفوذ نیروهای خارجی در امور داخلی عراق، حفظ یکپارچگی سرزمینی کشور و بقاء رژیم در صدر فهرست سیاست خارجی قرار گرفت. بسیاری از رفتارهای خارجی عراق چون مصالحه با ایران، نزدیکی به شوروی و احداث خطوط نفت در همین چارچوب اتخاذ شد. با این همه، سیاست خارجی بعث در قبال چنین معضل امنیتی که در دهه ۱۹۸۰ ابعاد تازه‌ای پیدا کرد، هرگز یکسان نبود.

عراق تحت حاکمیت حزب بعث به منظور ایجاد یکپارچگی سیاسی در داخل و رهبری جهان عرب، به ویژه یافتن حوزه نفوذ در خاورمیانه، به ناسیونالیسم عربی دست یازید و در نتیجه، درگیر رقابت‌های فکری با سوریه، مصر و عربستان سعودی گردید. بهره‌گیری از موقعیت کردهای ناراضی در دهه ۱۹۷۰ توسط ایران، صدام را به پذیرش شرایط ایران قدرتمند و همکاری تاکتیکی مجبور ساخت، اما وقوع انقلاب در ایران و نگرانی از بی‌ثباتی داخلی ناشی از تحرک اکثریت شیعه در کنار برآوردهای غلط از اوضاع ناآرام داخلی ایران انقلابی، صدام را به اتخاذ موضع تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه کشاند. در دهه ۱۹۸۰، صدام در پرتو احساسات برانگیخته‌شده ناسیونالیستی عربی و میهن‌پرستانه عراقی‌ها، از فروپاشی و تجزیه عراق جلوگیری کرد، به حکومت خود تداوم بخشید و در تحقق جاه‌طلبی‌های خارجی خویش یعنی رهبری جهان عرب و ایفای نقش مسلط در خلیج فارس، به ویژه مهار ایران، فرصت را غنیمت شمرد. رژیم بعثی با معرفی ایران به عنوان «خطر»، «تهدید»، «دگر»، «دشمن» و «ضد» اعراب، حمایت‌های مالی، سیاسی و نظامی بسیاری از جهان عرب دریافت و در راه بلندپروازی‌های خود هزینه کرد. (Tripp, 2002: 179)

همچنین، موقعیت آسیب‌پذیر و نفوذپذیر عراق موجب بدبینی و بی‌اعتمادی فزاینده رژیم بعث نسبت به همسایگانش و قدرت‌های خارجی، به ویژه شکل‌گیری این انگاره در بین حاکمان عراق شد که دیگران همواره در صدد توطئه و ضربه‌زدن به کشورشان هستند. نوسان‌های سریع و غیرمنتظره عراق در همکاری و منازعه با بسیاری از کشورها می‌تواند ریشه در چنین پنداشتی داشته باشد. تأثیرپذیری مسائل داخلی عراق مدرن از تحولات پیرامونی در

کنار تجارب تلخ تاریخی گذشته مثل یورش مغول‌ها، نفوذ ایرانی‌ها در دربار عباسی، رقابت بین دو امپراطوری ایران و عثمانی، تلاش استعمار اروپایی در ترسیم مسائل و مرزهای این کشور و رقابت دو ابرقدرت در طول جنگ سرد، به تقویت این انگاره دامن زد. در هر صورت، می‌توان گفت سه متغیر «بقاء رژیم»، «جلوگیری از فروپاشی جامعه و سرزمین عراق» و «ممانعت از مداخله خارجی»، نقش مهمی در شکل‌گیری و جهت‌یابی سیاست خارجی عراق در نیمه دوم قرن بیستم داشتند.

شاید بتوان گفت همه این تهدیدهای امنیتی ریشه در ناکامی حاکمان سنی عراق در ایجاد احساس عمومی درباره ارزش‌ها، علایق، نمادها و منافع ملی مشترک دارد. به تعبیری جامعه‌شناسانه، عراق همانند بسیاری از کشورهای نوظهور در خاورمیانه در فراگرد نوسازی قادر به گذار از بحران «هویت ملی» و «مشروعیت سیاسی» نشد و این دو بحران به پیدایش بحران سومی به نام «امنیت» در این کشور انجامید. بر پایه گونه‌شناسی باری بوزان، عراق را باید جزو حکومت‌های «ضعیف» قلمداد کرد که در آنها انسجام سیاسی و اجتماعی بسیار ضعیف است. (بوزان، ۱۳۷۹) در این نوع رژیم‌ها، سیاست خارجی و امنیتی متأثر از متغیر ضعف حکومت، بی‌ثباتی داخلی و بقاء رژیم است. در نتیجه، سیاست خارجی به جای آنکه توسعه‌محور و معطوف به پیشرفت اقتصادی - اجتماعی جامعه باشد، همواره امنیت‌محور و بقاجوست و به جای آنکه به همکاری و صلح‌طلبی منجر شود، به منازعه و ستیزه‌جویی دامن می‌زند. بنابراین، ضعف انسجام اجتماعی - سیاسی، در شکست ایجاد روابط مسالمت‌آمیز و همکاری‌جویانه عراق با دنیای خارج، نقش انکارناپذیری داشته است.

اکنون نیز عراق جدید باید همچنان با بحران پایدار هویت ملی و پیامدهای امنیتی تکوین نیافتگی ملت - دولت دست و پنجه نرم کند. اگرچه از سال ۲۰۰۳، ساختار جدید سیاسی مبتنی بر فدرالیسم، دموکراسی و انتخابات در عراق شکل گرفته، اما تا رسیدن به نظم سیاسی مطلوب و چارچوب مناسب هویتی که در آن منافع همه گروه‌های قومی - مذهبی تأمین شود، منازعه تبدیل رقابت و زندگی مسالمت‌آمیز گردد و دموکراسی جایگزین سنت دیرینه نظامی‌گری و اقتدارگرایی شود، راه پرسنگلاخی در پیش روست. بعید به نظر می‌رسد عراقی‌ها در آینده نزدیکی بتوانند بر مشکله تاریخی خود فایق آیند. چشم‌انداز آینده عراق مبهم و پر از

بیم و امید است. متأسفانه، در پرتو تحولات داخلی چند سال گذشته، شکاف‌های قومی - مذهبی بار دیگر فعال شده، عرصه سیاسی رقابت‌های خشونت‌آمیز بسیاری دیده، دغدغه تعقیب منافع فروملی بر مصالح کلان اولویت یافته، نفوذپذیری و مداخله‌جویی در عراق بیش از گذشته شده (خسروی، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۸) و همه این مسائل، روند بازسازی و پیشبرد پروژه ملت‌سازی را دشوار ساخته است. به نظر برخی تحلیل‌گران، عراق در حال حاضر کشوری شکست‌خورده می‌باشد. (Ottawa, 2008:5)

همچنین، عراقی‌ها بار دیگر در برابر این پرسش سرنوشت‌ساز که «عراقی» کیست؟ و ماهیت و هویت «دولت عراق» چیست؟ جواب روشن و مشترکی ارائه نمی‌کنند. در حالی که در سده گذشته میلادی حاکمان عرب سنی از رهگذر قدرت نظامی، ناسیونالیسم عربی، نوسازی آمرانه و تغییر اجباری بافت فرهنگی و جمعیتی جامعه، سودای عراق یکپارچه و واحد ملی مدرن را در دماغ می‌پروراندند، در آغاز سده بیست و یکم، به معماری ایالات متحده آمریکا، نوعی نظام فدرالی مبتنی بر مشارکت همه گروه‌های عراقی اولویت یافته است. طبق الگوی جدید، امید است از فروپاشی سرزمینی عراق جلوگیری و توازنی میان دولت مرکزی و مناطق فدرالی برقرار شود. دولت مرکزی با داشتن اختیاراتی باید از فروپاشی عراق جلوگیری کند و خودمختاری فدرالی علاوه بر آنکه زمینه مشارکت و تأمین حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های قومی - مذهبی را میسر سازد، مانع از حرکت حکومت مرکزی به سوی اقتدارگرایی و سلطه یک گروه قومی - مذهبی شود. در حالی که در گذشته، شیوه همگون‌سازی اجباری و از بالا به پایین، شکست خورد، حال باید به انتظار نشست و دید که آیا عراق جدید بر پایه همزیستی مسالمت‌آمیز مبتنی بر احترام، تحمل و تأمین حقوق متقابل قادر به حل بحران هویت قومی و فروملی خود خواهد بود یا نه؟

از سوی دیگر، عراق مانند اوایل دهه ۱۹۲۰، در آغاز مسیر دولت - ملت‌سازی است و این مسئله بار دیگر رهبران و گروه‌های مختلف عراقی را در برابر گزینه‌های محدود و متعارضی قرار داده است: تمایل به حضور نیروهای نظامی بیگانه عین ترس از مداخله و نهادینه‌شدن سلطه خارجی که مشابه همان احساس دوگانه عراقی‌ها نسبت به حضور انگلستان طی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۵۸ می‌باشد. هنوز هم برخی گروه‌های عراقی به منظور تأمین اهداف

گروهی خود و یا منافع کلان عراق به دنبال یافتن حامی خارجی هستند، اما همزمان از اینکه عراق جولانگاه مداخله، رقابت و تاخت و تاز نیروهای خارجی شود، احساسی نفرت‌انگیز و ترس‌آلود دارند. بنابراین، یکی از مسائل بحث‌برانگیز در عراق جدید، حضور نیروهای نظامی بیگانه و آسیب‌پذیری آن در برابر نفوذ بازیگران خارجی اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. نکته مهم اینکه، گروه‌های عراقی نگرش و منافع یکسانی نسبت به حضور نیروهای خارجی و نفوذ همسایگان عراق ندارند.

در هر صورت، می‌توان گفت همانند نیمه اول قرن بیستم، الزام‌های ناشی از عدم تجانس قومی - مذهبی و عدم تکوین دولت ملی، سایه سنگین و بلند خود را بر عرصه سیاست خارجی عراق جدید حفظ خواهد کرد. در این چارچوب، برقراری امنیت و ثبات داخلی، حفظ تمامیت ارضی و بقای نظام سیاسی تازه شکل گرفته، در کانون سیاست خارجی این کشور باقی می‌ماند. این نیازها و الزام‌های امنیتی، اصول راهنمای نخبگان سیاسی عراق در تنظیم و توسعه روابط خارجی کشورشان است. روابط راهبردی بلندمدت عراق و آمریکا در همین چارچوب قابل فهم و تداوم خواهد بود. این مسئله‌ای است که می‌توان گفت همه رهبران گروه‌های عمده عراقی به ضرورت و گریزناپذیری آن واقف هستند. امضای توافقنامه امنیتی میان دو کشور، به رغم کشمکش‌ها و جدال‌های طولانی، نشان‌دهنده، چنین اجماعی است.

از طرف دیگر، عراق طی چند سال گذشته، بیش از پیش در معرض نفوذ و مداخله همسایگان خود قرار گرفته است. هریک از این کشورها، منافع و امنیت ملی خود را در پیوند آشکاری با تحولات و آینده بغداد می‌دانند و برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش تهدیدات، در امور داخلی آن دخالت می‌کنند و با استفاده از ظرفیت‌ها و توانائی‌های خود، از جمله حمایت از گروه‌ها و احزاب سیاسی متحد، سعی در تأمین منافع خود دارند. از این منظر، برقراری ثبات و حفظ یکپارچگی عراق و بقاء رژیم به عنوان منافع حیاتی عراق، مشروط به همکاری و مشارکت سازنده کشورهای مذکور و به ویژه، ملاحظه منافع و رفع نگرانی‌های امنیتی آنهاست. رهبران عراق با درک این مسئله تلاش‌های مستمری را برای بازگشایی و توسعه روابط خارجی خود با همسایگان انجام داده‌اند. بغداد در این زمینه دو هدف دارد: یکی تشویق و تحریک همسایگان برای ایفای نقش سازنده در عراق و دیگری کاهش نفوذ یا ایجاد

توازن میان منافع بازیگران خارجی مؤثر در امور عراق که امری بسیار دشوار و پیچیده است، زیرا هر گونه توازن در منافع بازیگران خارجی، تا حدود زیادی به توازن داخلی میان گروه‌های قومی و مذهبی در تقسیم قدرت باز می‌گردد. در عین حال، سه گروه مؤثر در صحنه سیاسی عراق یعنی شیعیان، کردها و سنی‌ها، رویکردهای یکسانی نسبت به کشورهای منطقه، همسایگان عراق و آمریکا ندارند. به عنوان مثال، در حالی که کردها نسبت به ترکیه و سیاست خارجی آن بدبین هستند، شیعیان و سنی‌ها برای حفظ یکپارچگی عراق و عدم الحاق کرکوک به اقلیم کردستان، بر گسترش روابط با ترکیه تأکید دارند.

۲. دشواری‌های ژئوپلیتیکی و اختلاف‌های مرزی

عراق از نظر وسعت سرزمینی، سومین کشور حوزه خلیج فارس است و با شش کشور ایران، عربستان سعودی، کویت، سوریه، ترکیه و اردن ۳۶۵۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. عراق کشوری محصور در خشکی است و در قسمت جنوب شرقی، حدود ۵۸ کیلومتر مرز آبی دارد که تنها راه دسترسی‌اش به آب‌های آزاد است. در میان هشت کشور ساحلی خلیج فارس، کمترین سواحل از آن عراق است. کویت همسایه کوچک عراق چهار برابر این کشور کرانه آبی دارد. حال آنکه عراق به رغم داشتن منابع عظیم نفتی، تولید و صادرات میزان بالای نفت و دیگر مؤلفه‌های قدرت، به آب‌های آزاد دسترسی ناچیزی دارد و از این لحاظ، از تنگنای ژئوپلیتیکی رنج می‌برد. این تنگنای ژئوپلیتیکی در کنار اختلاف‌های مرزی و سرزمینی با ایران و کویت، یکی از مهمترین مؤلفه‌های مؤثر بر رفتار خارجی عراق در طول چند دهه گذشته بوده است.

اروندروود که برای هر دو کشور ایران و عراق ارزش نظامی و اقتصادی دارد، همواره مورد مناقشه بوده است. به رغم امضای عهدنامه ارز روم دوم در سال ۱۸۴۷، پروتکل استانبول در سال ۱۹۲۴، توافقنامه تعیین مرزها در سال ۱۹۱۴، عهدنامه ۱۹۳۷ و توافقنامه ۱۹۷۵ الجزایر، اختلاف بر سر مرزهای آبی اروندروود هنوز می‌تواند منازعه‌انگیز باشد. ادعای سرزمینی نسبت به استان نفت‌خیز خوزستان و اختلاف بر سر تعیین مرزهای آبی، شرایط بسیار دشواری را در روابط این دو همسایه رقم زد. این روابط که در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۷۵ به مجادله‌ای سخت

انجامید و در پی انعقاد قرارداد الجزایر فروکش کرد، در سال ۱۹۷۹ پایه هجوم نظامی عراق به ایران قرار گرفت.

اگرچه پس از جنگ، رژیم بعثی طی نامه‌ای مجدداً به عهدنامه تن داد و در حاضر عراق جدید در موقعیتی نیست که بخواهد آن را دوباره لغو نماید، اما سخنان جدال‌آمیز جلال طالبانی رئیس‌جمهور کنونی عراق و دیگر مقامات عراقی در مورد قرارداد الجزایر، باید هشدار جدی به تهران ارزیابی شود. بنابراین، در ساختار سیاسی عراق جدید همواره این امکان که گروه و رهبرانی پیدا شوند که همانند صدام حسین اعتبار قرارداد را به پرسش گرفته و مدعی شوند قرارداد در وضعیت نامساعد و غیرمنصفانه‌ای بر کشورشان تحمیل شده، منتفی نیست. این موضوع می‌تواند انگیزه‌های فردی و سیاسی داشته باشد، اما مهمترین علت آن شاید این باشد که عراق فاقد کرانه‌های آبی مناسب و عمق استراتژیک است. از نگاه عراقی‌ها، اروندرود تنها آبراه و شاه‌رگ ژئوپلیتیکی کشورشان است، اما معضل اساسی این است که بغداد در این منطقه در معرض نظارت و آسیب‌پذیری دائم ایران قرار دارد. جنگ تحمیلی، هم وابسته‌بودن و هم آسیب‌پذیری شدید عراق را آشکار کرد، زیرا اندک زمانی پس از آغاز جنگ، دسترسی بغداد به خلیج فارس محدود و صادرات نفت از آن به طور کامل متوقف گردید. عراق در طول جنگ برای صدور نفت و واردات کالاهای مورد نیاز خود به همسایگانش وابسته بود.

صرف نظر از مسائلی چون چگونگی تملک، دسترسی، کنترل و استفاده از اروندرود، ایران در مقایسه با همسایه همواره ناخشنود، دردسرافزین و رقیب سنتی خویش، موقعیت راهبردی، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیکی برتری دارد. حتی اگر به فرض، حاکمیت حقوقی ایران بر اروندرود از دست برود، باز هم تهران از چنان موقعیت جغرافیایی بهره‌مند است که هر زمان اراده کند می‌تواند از طریق توسل به زور برای بغداد دردسرافزین شود. (فولر، ۱۳۷۷: ۵۰) تهران به دلیل داشتن کرانه‌های طولانی و مناسب در امتداد مرزهای جنوبی خود، بدیل‌های راهبردی دارد که بغداد از آن محروم است. مشکل دیگر عراق، نامرغوب‌بودن سواحل آبی‌اش است که قابلیت چندانی برای کشتیرانی و توسعه بنادر و پایانه‌های نفتی ندارند. (ولدانی، ۱۳۲۰: ۳۱ و نصری، ۱۳۸۳: ۶۳-۳۷) همچنین، عراق در گذشته روابط مناقشه‌آمیزی با کویت و ادعای

مالکیت نسبت به کل یا بخش‌هایی از آن داشته است. اگرچه مرزهای دو کشور به موجب موافقتنامه‌های ژوئیه ۱۹۱۳، معاهده ۱۹۲۳ و توافقنامه ۱۹۳۲ مشخص شده، اما عراق همواره از میله‌گذاری مرزی امتناع ورزیده است. رهبران عراقی از ملک غازی گرفته تا عبدالکریم قاسم و صدام حسین به استقلال کویت معترض بودند و آن را بخشی از استان بصره می‌دانستند که در سال ۱۹۱۳ به دسیسه انگلس و به ناحق از این کشور جدا گردید. (مجتهدزاده، ۱۳۶۹: ۲۶-۲۷) در قرن بیستم، بغداد بارها از طریق تهدید یا توسل به زور، آرامش این امیرنشین کوچک اما ثروتمند را به هم زد.

عراق در سطحی محدود ادعای سرزمینی نسبت به دو جزیرهٔ وربه و بویان و منطقه نفت‌خیز رمیله داشته و بارها کویت را برای بازگرداندن آنها تحت فشار قرار داده است. بغداد حداقل زمانی خواستار اجاره‌دادن این دو جزیره از سوی کویت بود. (Hinnebusch, 2003: 110) و (ادواردو کلیف، ۱۳۸۵: ۱۲۵) این کشور در صورت دست‌یافتن به این جزایر از موقعیت نظامی و امنیتی بهتری برخوردار می‌شود، دسترسی بیشتری به آبهای آزاد پیدا می‌کند و فرصت ایفای نقش منطقه‌ای مؤثرتری در خلیج فارس می‌یابد.

با چنین سابقه تاریخی پر از جنگ و خشونت، باید هر دو کشور ایران و کویت نگران طرح مجدد ادعاهای سرزمینی و مرزی عراق باشند. آنچه بازگشت این شرایط را امکان‌پذیر می‌سازد، نابرخورداری عراق از عمق استراتژیک و کرانه‌های آبی مناسب و تصور عراقی‌ها از تحمیلی بودن قراردادهای مربوط به تعیین مرزهاست. حال آنکه عراق برای تأمین منافع ملی خود چون صدور نفت، توسعه بنادر و تأسیسات نفتی، ایفای نقش مسلط و یا مؤثر در ترتیبات امنیتی خلیج فارس و بهبود شرایط آسیب‌پذیر دفاعی و امنیتی، محتاج سواحل آبی بیشتر است. شاید به همین خاطر باشد که عراق به رغم گذشت نزدیک به صد سال و حل اختلاف‌های مرزی و سرزمینی با دیگر همسایگانش، هنوز در بخش جنوبی کمتر حاضر به پذیرش مرزها و رعایت توافقنامه‌های سرزمینی شده و قصد تجدید نظر در آنها را داشته است. بنابراین، عراق در قرن گذشته هرگز قادر به تعیین هویت سرزمینی خود نگردید و کردها و اعراب سنی، هر دو به یک اندازه یکپارچگی سرزمینی‌اش را به چالش گرفتند. در حالی که کردها از طریق شورش مسلحانه خواستار استقلال بودند و به کشمکش‌های درون‌دولتی دامن زدند، سنی‌های

حاکم با طرح ادعاهای سرزمینی و مرزی و بعدها هجوم نظامی به ایران و کویت، در توسعه سرزمینی عراق کوشیدند و به منازعه میان دولتی دست یازیدند.

رژیم بعثی برای رهایی از فشارهای ناشی از تنگنای ژئوپلیتیکی، دو سیاست متفاوت در پیش گرفت که یکی هجوم نظامی و تجدید نظر در مرزهای جغرافیایی و دیگری، انتقال انرژی از طریق خطوط لوله بود. بی‌گمان، یکی از دلایل عمده صدام حسین در یورش به ایران و کویت، فزون‌خواهی‌های سرزمینی بود. سلطه بر اروندرود، الحاق استان نفت‌خیز و عرب‌زبان خوزستان و ضمیمه‌کردن کویت با ذخایر نفتی ۱۰ درصدی جهان، سواحل طولانی و جمعیت سنی عرب‌تبار، طعمه‌های وسوسه‌انگیزی بودند که ارزش جنگ را داشتند. از دیدگاه صدام، آنچه به اقدام نظامی مشروعیت می‌بخشید، دو چیز بود: یکی تصور تحمیلی و ساختگی بودن - و نه قطعی و طبیعی بودن - مرزهای عراق و دیگری امکان تغییر مرزها و بدست آوردن امتیازهای راهبردی و اقتصادی از طریق اعمال قوه قهریه. در عین حال، پذیرش مرزهای ساختگی برای رهبران عراقی می‌توانست حقارت‌آمیز باشد. عراق در مقایسه با همسایگانش احساس حقارت ژئوپلیتیکی می‌کند و چنین وضعی را محصول مقاصد بدخواهانه دشمنانش می‌داند. در هر دو جنگ خلیج فارس رژیم بعثی انگاره «عراق قربانی» را برای مردم کشورش بازنمایی می‌کرد که در طول سالیانی دراز از توطئه‌های مداوم قدرت‌های بزرگ و دشمنانش در منطقه رنج‌های بسیاری دیده بود. (Tripp, 2002: 179-180) در حالی که بریتانیای استعمارگر، از طریق جداکردن کویت، دسترسی بغداد به آب‌های حیاتی خلیج فارس را محدود و از منابع نفتی بی‌نصیب ساخت، ایران مستظهر به حمایت آمریکا با انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، شرایط بسیار دشواری بر عراق تحمیل کرد. با وجود این، در هر دو جنگ، صدام در رسیدن به اهدافش ناکام ماند و نتوانست درد محصوربودن عراق در خشکی را درمان کند.

عراق همچنین اقدام به احداث خطوط لوله نفت و صادرات آن از طریق خشکی کرد تا پس از مناقشه با ایران در دهه ۱۹۷۰، از میزان وابستگی خود به اروندرود بکاهد. این راهبرد، هم به دلیل شرایط ناپایدار و رقابتی حاکم بر منطقه به ویژه خصوصیات شخصیتی صدام کاملاً موفقیت‌آمیز نبود. سوریه طی جنگ ایران و عراق، به دلیل رقابت با حزب بعث، لوله نفت این کشور را قطع کرد و لوله‌های نفتی عربستان و ترکیه نیز در جریان بحران کویت از کار

افتادند. (Ibid) پس معلوم گردید که دسترسی به دنیای خارج از راه کشورهای همسایه نیز نمی‌توانست چاره‌ساز تنگنای ژئوپلیتیکی این کشور باشد.

شاید بتوان گفت همانند گذشته، یکی از منابع عمده تغذیه‌کننده سیاست خارجی عراق آینده، موقعیت جغرافیایی آن، به ویژه دشواری‌های ژئوپلیتیکی و برداشت نخبگان سیاسی از آن خواهد بود. جغرافیا، پایدارترین عنصر شکل‌دهی به رفتار خارجی عراق بوده و همچنان باقی خواهد ماند. هر نظام سیاسی - با هر ماهیت و ساختاری - در عراق ناگزیر به سیاستگذاری خارجی و امنیتی بر پایه چنین واقعیت تلخ فیزیکی و به ویژه، میراث ماندگار اما شوم رژیم بعثی در عرصه روابط خارجی است. با این همه، امید است تجربه ناکام، پرهزینه و بی‌نتیجه صدام برای رهبران عراق جدید آموزنده باشد: عراق جز از راه دوستی مسالمت‌آمیز به ویژه تعامل سازنده با ایران نمی‌تواند بر تنگناهای جغرافیای خود فایق آید و این مستلزم پایبندی این کشور به توافقات مرزی و سرزمینی، به ویژه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر است.

سیاست توسعه سرزمینی رژیم گذشته هیچ دستاوردی جز ناامنی، جنگ، کشتار، تحریم، فساد، عقب‌ماندگی، آوارگی و فقر برای عراقی‌ها و زحمت بسیار برای همسایگان نداشته است. عراق باید درک کند که مرزهای جغرافیایی و زیست‌جهان سرزمینی دولت، واقعیتی است که کمتر می‌توان آن را دلخواهانه تغییر داد. حتی اگر بتوان در مرزهای بین‌المللی دگرگونی ایجاد کرد، بعید به نظر می‌رسد پایانی بر کشمکش‌ها باشد و به ایجاد صلح و امنیت منطقه‌ای کمکی کند.

در هر صورت، سوگیری سیاست خارجی عراق جدید بستگی به این موضوع دارد که تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی عراق چه برداشتی از وضعیت جغرافیایی، به ویژه دشواری‌های ناشی از آن خواهد داشت، از ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن چگونه بهره خواهند گرفت و چه گزینه‌ای برای برون‌رفت از آن انتخاب خواهند کرد. آنچه مهم است اینکه، هرگونه سیاستگذاری خارجی و امنیتی در عراق متأثر از این موضوع خواهد بود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در عین حال می‌توان گفت سایه اختلاف‌های مرزی و تاریخی بر سر روابط خارجی عراق با دو کشور ایران و کویت از بین نخواهد رفت، کشمکش‌های مرزی روابط این کشورها را دچار تنش و ناآرامی خواهد کرد و چنانچه عراق جدید بخواهد در منطقه خلیج فارس همانند گذشته نقش سنتی خود را به عنوان بازیگر مسلط و موازنه‌ساز در

برابر ایران ایفا نماید، آنگاه تنش‌های مرزی و سیاسی بالا خواهد گرفت و این احتمال وجود دارد که بغداد بار دیگر اعتبار قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به چالش گیرد.

۳. اقتصاد ضعیف و وابسته به نفت

عراق از جمله کشورهای مهم منطقه خاورمیانه است که از منابع غنی نفت و گاز بهره‌مند می‌باشد. این کشور، ۱۱۵ میلیارد شبکه نفت یعنی حدود ۱۱ درصد از ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد و پس از عربستان سعودی و کانادا، سومین کشور جهان است. ۱۷ حوزه نفتی از ۸۰ حوزه نفتی آن توسعه یافته است که معروف‌ترین آنها کرکوک در شمال و الرمادیه در جنوب می‌باشد. (حسن‌زاده و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۸) عراق همچنین با داشتن ۱۱۲ میلیارد فوت مکعب گاز در رتبه دهم جهان قرار دارد (OPEC, 2008: 30) و در خاورمیانه پس از ایران، قطر، امارات متحده و عربستان سعودی، بیشترین منابع گاز متعلق به این کشور است.

اقتصاد عراق به دو بخش نفت و کشاورزی متکی است. از دهه ۱۹۷۰، سهم نفت در اقتصاد کشور در حال افزایش بوده است. درآمدهای نفتی بغداد که در سال ۱۹۵۸، ۲۴۴ میلیون دلار و در سال ۱۹۶۸، ۴۸۸ میلیون دلار بود، یک دهه بعد به ۲۱/۴ میلیارد دلار افزایش یافت. عراق در حالی که در سال ۱۹۲۸ فقط ۲۲ هزار بشکه نفت در روز تولید داشت، در سال ۱۹۷۰ تولیدش به ۱/۵۴ و در سال ۱۹۷۹ به ۳/۴۷ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا کرد. (Stansfield, 2007: 26) همزمان با افزایش تولید و صادرات نفت، وابستگی دولت و اقتصاد عراق به دلارهای نفتی افزایش یافت. طی سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۰، مالیات حدود ۸۰ درصد از درآمدهای دولت را شامل می‌شد، اما این رقم در سال ۱۹۷۴ به کمتر از ۱۱/۵ درصد کاهش یافت. (Eren, 2003: 82) در حال حاضر نیز نفت مهم‌ترین منبع درآمد دولت و شاهرگ اقتصادی کشور است. در سال ۲۰۰۸، نفت بیش از ۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۸۶ درصد درآمدهای دولت را شامل می‌شد. در همین سال، عراق به طور میانگین روزانه حدود ۲/۴ بشکه نفت تولید داشته که ۱/۸ میلیون بشکه آن به خارج صادر شده و باقی‌مانده آن به مصرف داخلی رسیده است. (EIA, 2009: 2-5)

ذخایر عظیم نفتی، موقعیت راهبردی و ژئواکونومیکی خاصی به عراق داده و این کشور را به یکی از بازیگران کلیدی خاورمیانه و یکی از بازیگران اقتصادی در عرصه بین‌المللی تبدیل کرده است. در گذشته، سرمایه‌گذاری درآمدهای نفتی در عرصه‌های خدمات آموزشی، رفاهی، ارتباطات، صنعت، راه و جاده و غیره، عراق را به یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان عرب با توان نظامی بالا تبدیل کرد. (Hinnebusch, 2003: 209) با این همه، عراق همانند بسیاری از کشورهای نفت‌خیز منطقه، به خاطر اقتصاد تک‌محصولی‌اش در نظام اقتصاد جهانی، کشوری «حاشیه‌ای» و تابع «مرکز» است و از این لحاظ، به شدت وابسته و آسیب‌پذیر می‌باشد. جاه‌طلبی‌های صدام در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ آسیب‌پذیری عراق را بیشتر کرد. در دهه ۱۹۸۰، درآمدهای نفتی به جای بازسازی و توسعه کشور، صرف جنگ و خرید جنگ‌افزارهای نظامی شد و در دهه ۱۹۹۰، پس از حمله به کویت، با به اجرا درآمدن برنامه نفت در برابر غذا، این کالای استراتژیک به ابزار مجازات و انزوای بین‌المللی عراق مبدل گشت. در عین حال، اتکای اقتصاد به نفت به تدریج عراق را وابسته به واردات کالاهای صنعتی، مواد غذایی و صنایع خارجی کرد که در شرایط کاهش قیمت نفت و یا اعمال فشارهای بین‌المللی، برای مردم عراق مشکلات فراوانی آفرید. پس نفت به همان اندازه که به عراق قدرت می‌بخشد و آن را به بازیگر سیاسی منطقه‌ای و بازیگر اقتصادی در عرصه بین‌المللی تبدیل می‌کند، می‌تواند موجب آسیب‌پذیری و وابستگی آن شود و آزادی و استقلال عملش را محدود کند.

در حال حاضر نیز نفت عراق برای واشنگتن و بغداد اهمیت حیاتی دارد. یکی از انگیزه‌های آمریکا در حمله به عراق را باید در اهمیت نفت جستجو کرد. واشنگتن برای کنترل عربستان و جمهوری اسلامی ایران و تحدید نقش این دو در بازار جهانی نفت و در اوپک، نیاز به تولید نفت عراق دارد. بازگرداندن عراق به موقعیت تولیدکننده عمده نفت می‌تواند میزان اتکای ایالات متحده به عربستان سعودی را که از نظر برخی صاحب‌نظران، مهد بنیادگرایی اسلامی است، کاهش داده و اهرم فشاری بر ایران باشد. در عین حال، کنترل عراق نفت‌خیز و در نتیجه، سلطه بر خلیج فارس هم رابطه تنگاتنگی با حفظ و تداوم هژمونی آمریکا در جهان دارد که نباید نادیده انگاشته شود.

از نظر رهبران عراق نیز برقراری ثبات در این کشور و بازسازی آن، به تداوم درآمدهای نفتی و افزایش سطح تولید و صادرات آن وابسته است. با این همه، عراق جدید پس از یک دهه تحریم، جنگ و ناآرامی‌های داخلی، در تولید، انبار و انتقال نفت خام خود با مشکلات عمیق زیربنایی مواجه است. بازسازی صنعت نفت عراق نیازمند نوسازی و سرمایه‌گذاری کلان است. بر پایه یک برآورد، حفظ سطح تولید کنونی نفت در عراق مستلزم سرمایه‌گذاری سالانه یک میلیارد دلاری در این بخش است. تخمین زده می‌شود عراق تا سال ۲۰۱۷، برای افزایش میزان تولید نفت خود به ۵ میلیون بشکه در روز، به ۲۰-۳۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی نیاز دارد. (DoD, 2008:11) این در حالی است که سرمایه‌گذاری خارجی در این بخش اندک و کمتر از آن است که بتواند سطح تولید کنونی را حفظ کند. (GAO, 2008:51) عراق جدید همچنین در زمینه کنترل قیمت فرآورده‌های نفتی، مبارزه با قاچاق نفت و بنزین، فساد، فرسودگی خطوط لوله، تأمین امنیت تأسیسات نفتی و بازگشایی خطوط لوله با چالش‌های جدی روبروست. اختلاف بر سر چگونگی کنترل و تقسیم درآمدهای نفتی و تمرکز ذخایر نفتی در بخش‌های شمالی کردنشین و جنوبی شیعه‌نشین نیز موجب اختلاف میان گروه‌های سیاسی در عراق است. اختلاف بر سر نفت و چگونگی توزیع درآمدهای آن می‌تواند منبعی برای بی‌ثباتی باشد و حتی می‌تواند به جنگ قومی - مذهبی در این کشور منجر شود. بنابراین، چگونگی تملک و تقسیم درآمدهای نفتی، عنصری تعیین‌کننده در چشم‌انداز آتی عراق خواهد بود.

بازسازی عراق نیز به عنوان اولویت و الزام امنیتی، به منابع مالی کلانی نیاز دارد و درآمدهای نفتی نمی‌تواند جوابگوی آن باشد. در سال ۲۰۰۴، پیش‌بینی می‌شد که بازسازی عراق نیازمند ۱۰۰-۵۰ میلیارد دلار اعتبار است، اما از ژانویه ۲۰۰۴ تا پایان جولای ۲۰۰۸، بیش از ۱۱۸ میلیارد دلار صرف بازسازی این کشور شده است که آمریکا، ۵۰/۴۶ میلیارد دلار و عراق، ۵۰/۳۳ میلیارد دلار این رقم را تأمین کرده‌اند. (SGIR, 2008:2) این به این معنا می‌باشد که بازسازی عراق به مشارکت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی بیشتری نیازمند است. اگر تعهدات مالی ایالات متحده در بازسازی عراق، به هر دلیلی از جمله رکود اقتصادی و

مخالفت‌های داخلی کاهش یابد و سرمایه‌گذاری خارجی صورت نگیرد، بازسازی عراق دشوار خواهد بود.

عراق همچنین یکی از بدهکارترین کشورهای جهان است و گفته می‌شود بین ۷۶-۵۲ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد. (2008:53) فشار برای دریافت بستانکاری‌ها و ناتوانی دولت عراق در پرداخت آنها می‌تواند در روابط خارجی عراق ایجاد بحران کند و اقتصاد بیمار را بیش از پیش تحت فشار قرار دهد. عربستان سعودی، کویت و روسیه، بیشترین بستانکاری از عراق را دارند. در حالی که بغداد خواستار بخشودگی این بدهی‌هاست، دو کشور عرب منطقه یعنی کویت و عربستان، چندان تمایلی به پذیرش این درخواست ندارند و یکی از موانع بهبود روابط بغداد با این دو کشور نیز همین مسئله است.

بخش کشاورزی از دیگر ارکان اقتصاد عراق است. این بخش که حدود ۸ درصد از تولید ناخالص داخلی را تأمین و حدود ۲۵ درصد از نیروی کار را به خود مشغول کرده، دومین منبع تولید ناخالص داخلی و بزرگترین عرصه فعالیت و اشغال بخش خصوصی کشور محسوب می‌شود. با وجود این، تولید محصولات غذایی و کشاورزی عراق نسبت به ظرفیت‌های بالقوه تولیدی آن بسیار پایین است. تحریم، ناامنی، قدیمی‌بودن تکنولوژی، کمبود الکتریسته و سوخت، ناکافی‌بودن اعتبارات و عدم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، از جمله علل رکود بخش کشاورزی در عراق به شمار می‌آید. بغداد، در حال حاضر واردکننده محصولات غذایی و کشاورزی است و ۵۰ درصد از محصولات مذکور را از خارج وارد می‌کند. این میزان به دلیل خشکسالی در سال‌های گذشته، افزایش یافته است. (DoD, 2008:11-12) بیکاری، تورم روزافزون و عدم اشتغال، از دیگر مشکلات اقتصاد عراق است. تورم در عراق که در سال حدود ۳۲ درصد بوده، در سال ۲۰۰۸، به ۱۳ درصد کاهش یافته است. علاوه بر این، دولت عراق در تأمین خدمات آموزشی، رفاهی، بهداشتی و درمانی، تأمین آب آشامیدنی سالم، برق، فاضلاب و غیره نیز با نارسائی‌های جدی روبروست. (2008:9)

همان‌گونه که روشن است، عراق اقتصادی به شدت ضعیف و عقب‌مانده دارد که وابستگی شدید به نفت، رکود در بخش کشاورزی، وابستگی روزافزون به واردات مواد غذایی و کالاهای صنعتی، فرسودگی زیرساخت‌های نفتی، تورم، بیکاری، قاچاق و پایین‌بودن سطح

زندگی مردم، از ویژگی‌های عمده آن به حساب می‌آید. این وضعیت به احتمال زیاد برای دهه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد و به نظر نمی‌رسد در کوتاه‌مدت قابل حل باشد. چنین ساختار اقتصادی، از یک سو، عراق را در کانون علایق قدرت‌های بزرگ می‌نشانند و به این کشور در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای توان بازیگری و منزلت می‌بخشد و از سوی دیگر، به نیازها و تقاضاهای خاص داخلی می‌انجامد که بدون تعامل سازنده و مسالمت‌آمیز با دنیای خارج، به ویژه دنیای غرب قابل تأمین نیستند. افزایش قدرت اقتصادی، بهبود شاخص‌های زندگی مردم و به ویژه برقراری امنیت و حفظ تمامیت ارضی عراق، تا حدود زیادی بستگی به تداوم و افزایش درآمدهای حاصل از فروش نفت دارد. این در حالی است که بخش نفت نیز پس از سال‌ها تحریم و انزوا، نیازمند بازسازی و سرمایه‌گذاری است. عراق طی سه دهه گذشته، سرمایه‌گذاری جدی در صنعت نفت خود نداشته است. حال آنکه عربستان، کویت و امارات با جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فن‌آوری پیشرفته و فضای مساعد بین‌المللی، ظرفیت نفتی خود را افزایش داده‌اند. در عین حال، بدون مشارکت غرب، بازسازی صنعت نفت عراق دشوار خواهد بود، چرا که غرب منبع عمده دانش، فناوری و سرمایه است. بنابراین، الزام‌های ناشی از ساختار اقتصاد عراق، رهبران این کشور را به سوی توسعه روابط امنیتی، سیاسی و اقتصادی با دنیای غرب هدایت خواهد کرد.

۴. میراث و هنجارهای مشترک عربی

اعتبار ناسیونالیسم ملت‌ساز عربی در داخل عراق، در گرو پیشتازی این کشور در ترویج ایده وحدت عربی در جهان خارج بود. بنابراین، از همان ابتدا عراق خود را به عنوان یکی از هواداران سرسخت ملی‌گرایی عربی و بانیان طرح‌های وحدت در دنیای عرب مطرح و خود را به صورت بالقوه، شایسته رهبری اعراب معرفی کرد. طرح‌های هلال خطیب نوری سعید در دهه ۱۹۴۰، برنامه اتحاد فدرال عراق و سوریه و اتحاد عراق و اردن در سال ۱۹۵۸، همه در این چارچوب پیشنهاد و پی‌گیری شدند. نوری سعید آرزویش این بود که عراق در جمع کشورهای عرب، ایفاکننده نقش دولت پروس در وحدت آلمان باشد. اگر وحدت دنیای عرب شکل می‌گرفت، آنگاه امکان حل مسائل قومی و مذهبی عراق و حاشیه‌نشین کردن گروه‌های

قومی ناراضی و جدایی طلب در جامعه گسترده تر با هویت عربی - سنی وجود داشت . پیشتازی در وحدت عربی در این مقطع، از یک سو دنیای عرب را در اولویت سیاست خارجی عراق نشانده و از سوی دیگر، عراق را به اتخاذ سیاست دوگانه همکاری و رقابت با کشورهای عرب منطقه مانند عربستان، مصر، سوریه و اردن کشاند. (امامی، ۱۳۶۹: ۴۲-۴۱)

چنین جاه طلبی ایدئولوژیکی و منطقه‌ای، در دهه ۱۹۵۰ که ناسیونالیسم عربی در اوج و عراق در تب و تاب انقلاب ۱۹۵۸ بود، فزونی گرفت، اما بی ثباتی داخلی، ناتوانی نظامی، ضعف اقتصادی و همکاری دو کشور ایران و عربستان سعودی در برقراری امنیت در خلیج فارس که مورد حمایت آمریکا نیز بود، به بغداد اجازه نقش آفرینی نداد و برای مدتی این موهبت نصیب مصر گردید. عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰، پس از آنکه اوضاع داخلی اش رو به آرامش نهاد، شرایط را برای تحقق آمال دیرینه و تحقق نیافته خود فراهم دید. از این رو با عربستان سعودی به رقابت پرداخت، از طریق حمایت از گروه اسلام‌گرای اخوان المسلمین در صدد بی ثبات سازی رژیم بعثی در سوریه برآمد و پس از امضای قرارداد صلح کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل، برای منزوی ساختن قاهره تلاش فراوان کرد. عراق تحت حاکمیت حزب بعث، به بازیگر توسعه طلب و مداخله جوی منطقه‌ای تبدیل شده بود که کمتر قید و بند می پذیرفت. صدام در این زمان، همواره سران عرب را به رعایت منافع عربی در روابط خارجی فرا می خواند، از آنها می خواست پایگاه نظامی در اختیار کشورهای غربی قرار ندهند و شعار تقسیم درآمدهای نفتی در بین کشورهای فقیر عرب سر می داد. (Hinnebusch, 2003: 110)

وقوع انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، بیش از پیش شرایط را به نفع پیشتازی عراق رقم زد و محیط منطقه‌ای و بین المللی مساعدی در اختیار رهبری این کشور قرار داد. همان گونه که ادیب مقدم می گوید، رژیم بعثی به دو دلیل خود را موظف به مقابله با انقلاب نوپای ایران دید: (2007:99) یکی تصور خود به عنوان رهبر و بزرگترین قدرت جهان عرب و دیگری تکیه و اعتماد کشورهای هوادار حفظ وضع موجود - اعم از دولت های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای - به او برای مهار نفوذ ایران انقلابی که به طور همزمان عراق با اکثریت شیعه، کشورهای محافظه کار منطقه و منافع بلوک شرق و غرب را با ایدئولوژی فراملی اسلامی خود به چالش گرفته بود. بنابراین، در حالی که کشورهای عرب نگران اوضاع امنیتی خود، توان

موازنه‌سازی با ایران را نداشتند و در دهه ۱۹۸۰، در کنار عراق در مهار ایران کوشیدند، شوروی، کشورهای اروپایی و به ویژه آمریکا نیز با حمایت‌های مالی، اطلاعاتی، تسلیحاتی و در مقطعی نظامی، این اجازه را به صدام دادند که به رویاهای خود مبنی بر رهبری جهان عرب، سلطه بر خلیج فارس و یافتن نفوذ منطقه‌ای جامه عمل بپوشاند. بدین ترتیب، بغداد فشارهای خود بر کشورهای عرب خلیج فارس را کاهش داد، با کوبیدن بر طبل ناسیونالیسم عربی، کمک‌های مالی، نظامی و سیاسی از آنها دریافت و به تدریج به بهبود روابط خود با آمریکا و مصر اقدام کرد.

پس از هشت سال جنگ، صدام خود را یگانه فرد شایسته رهبری اعراب معرفی کرد. از این رو، بار دیگر جاه‌طلبی‌هایش فزونی گرفت و این بار خواهان دریافت کمک‌ها و امتیازات سرزمینی و مرزی بیشتری از اعراب، به ویژه کویت شد و در روابط خود با اعراب تجدید نظر کرد. صدام زمانی که به خواست‌های خود نرسید، دستور حمله نظامی به کویت را صادر کرد و همانند گذشته، در توجیه اقدام غیرقانونی خود به طیف وسیعی از انگاره‌های ناسیونالیسم عربی، عراقی و آموزه‌های اسلامی دست یازید.

اگرچه رهبری عراق - چه در دوران پادشاهی و چه در دوران رژیم بعثی - در ترویج ناسیونالیسم عربی و وحدت عربی پیشتازی کرد، اما همزمان نسبت به اینکه عراق به عنوان واحد سیاسی مستقل، هویتی متمایز از دیگر کشورهای عربی دارد، بی‌توجه نبود. این مسئله نه تنها ناشی از این واقعیت بود که پس از جنگ جهانی اول، جهان عرب به خواست قدرت‌های استعماری به واحدهای سرزمینی جداگانه تقسیم شده و در نتیجه، ناگزیر به کنش بر پایه منطق منافع محلی خود بود، بلکه چنین دولتهایی پس از پیدایش، تلاش‌های بسیاری برای ترویج نمادها، هنجارها و میراث تاریخی محلی خود کردند که مرجع جایگزینی برای وفاداری‌های فراملی عربی و اسلامی بود. این موضوع کاملاً در مورد عراق که در سال ۱۹۳۲ به استقلال دست یافت، صدق می‌کند. پس از استقلال، رهبران عراق در همان زمان که مشغول پیشبرد برنامه همکاری و وحدت عربی بودند، در ایجاد حس میهن‌پرستی و وطن‌پرستی عراقی نیز کوشیدند. (Owen, 2004: 59) یکی از دلایل اختلاف قاسم و عارف دو رهبر انقلاب ۱۹۵۸، پس از سرنگونی نظام پادشاهی، همین موضوع بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ نیز زمانی که حسن البکر

و صدام حسین دریافتند که پی‌گیری ملی‌گرایی عرب به عنوان سازوکار وحدت اعراب برای آنها خطرآفرین است، از آن چشم پوشیدند، چرا که حزب بعث در آن زمان کوچکتر و کم‌تجربه‌تر از آن بود که بتواند بر دنیای عرب حکمرانی کند. تحقق وحدت عربی به منزله از دست رفتن قدرت حزب بعث در داخل عراق بود. (Tripp, 2002: 175) این دوگانگی در دهه ۱۹۸۰، یعنی زمانی که عراق درگیر جنگ با ایران بود، دوباره تکرار شد. صدام در همان حال که برای کسب حمایت‌های مالی و سیاسی اعراب، مروج ناسیونالیسم عربی بود، به نمادها و انگاره‌های هویتی عراقی ارجاع فراوان می‌داد که نشان‌دهنده متفاوت و برجسته‌بودن عراق از دیگر اعراب بود. (Owen, 2004: 64) همان‌گونه که بسام تیبی بیان می‌کند، ملی‌گرایی عربی که از دهه ۱۹۵۰ به دکترونی الزام‌آور در عرصه سیاست خارجی و داخلی جهان عرب تبدیل شده بود، اغلب در مقام حرف باقی ماند و هیچ‌گاه مجال تحقق نیافت. در حالی که رهبران سیاسی عرب در مقام حرف مدافع و مروج اندیشه وحدت بودند، در عمل هرگونه طرح وحدتی را عقیم می‌ساختند. در این زمینه تفاوت چندانی میان دولت‌های سنت‌گرایی چون عربستان و دولت‌های انقلابی توده‌گرایی چون مصر، سوریه و عراق نیز وجود نداشت. (1997: 211) واقع، همانند عرصه داخلی، ناسیونالیسم عربی، در عرصه خارجی نیز ابزاری برای کسب قدرت و مشروعیت، گسترش حوزه نفوذ و نقش منطقه‌ای و دریافت حمایت‌های فراملی در جهان عرب بود و از این رو، بیش از آنکه چارچوبی برای همکاری، ائتلاف و اتحاد ایجاد کند، به اختلاف، منازعه و رقابت بین عربی دامن زد. هرچند به برخی همکاری‌ها و ائتلاف‌های ناپایدار بین عربی نیز انجامید.

بنابراین، عراق در زمان صدام در چارچوب ناسیونالیسم عربی به برخی اهداف و اولویت‌های خارجی خود جهت داد: جهان عرب در اولویت سیاست خارجی قرار گرفت، حمایت از آرمان فلسطین و دشمنی با اسرائیل مورد تأکید بود و بسته به اوضاع منطقه و شرایط داخلی سیاست عراق، در قبال دنیای عرب، بین رقابت و همکاری در نوسان بود. امروزه، این موضوع که ناسیونالیسم عربی تا چه حد در شکل‌گیری و جهت سیاست خارجی عراق جدید مؤثر خواهد بود، مسئله‌ای جدی و در عین حال بحث‌انگیز است. اگر چه در حال حاضر ساخت قدرت در عراق تغییر یافته، ناسیونالیسم عربی به دلایل گوناگونی از

تب و تاب پیشین افتاده و هواداران پرو پا قرص آن از موقعیت بالایی در اداره کشور برخوردار نیستند، اما می‌توان گفت ایده «ملت عربی»، «وحدت عربی» و «هنجارها و منافع مشترک عربی» در سمت و سوی سیاست خارجی عراق جدید عنصری مؤثر خواهد بود که نباید آن را دست کم گرفت. عراق جدید عضو اتحادیه عرب و طبق قانون اساسی جدید، برای خود هویتی عربی قائل است: «عراق... یکی از بنیانگذاران و اعضای فعال جامعه عرب و بخش ناگسستنی از ملت عرب به شمار می‌رود.» (ماده سوم) هنوز بسیاری از گروه‌ها و احزاب هوادار ناسیونالیسم عربی در عراق جدید واجد نفوذ هستند و این احتمال منتهی نیست که آنها برای دستیابی به منافع گروهی خود یا مصالح ملی عراق به آن متوسل شوند. در عین حال، تحقق اهداف ملی چون حفظ یکپارچگی عراق، جلوگیری از تشدید شکاف‌های مذهبی - قومی و مقابله با نفوذ نیروهای مداخله‌جوی خارجی، تا حدود زیادی بستگی به تقویت گفتمان ناسیونالیسم تلطیف‌شده عربی - عراقی دارد.

چنین وضعیتی می‌تواند با قدرت‌یابی بیش از پیش اعراب سنی‌مذهب، سکولارها و ناسیونالیست‌های شیعه و بقایای حزب بعث در عراق جدید تشدید شود. این جریان‌های سیاسی و فکری، در حال حاضر، از موقعیت قدرتمندی در عراق برخوردار نیستند، اما آنگونه که در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ مشخص گردید، احتمال بازگشت آنها به عرصه سیاسی وجود دارد. ممکن است آنها از طریق ماجراجویی خارجی و کوبیدن بر طبل ناسیونالیسم عربی به دنبال کسب پشتیبانی داخلی برآیند. در این صورت، احتمالاً جهت‌گیری ضد ایرانی، بیگانه ستیزی و دگرهراسی ناسیونالیسم عربی دوباره برجسته خواهد شد. در حال حاضر، هواداران القاعده، بقایای حزب بعث، بخشی از اعراب سنی و ناسیونالیست‌های شیعی عراق، مخالف توسعه روابط ایران و عراق بوده و از نفوذ روزافزون تهران در کشورشان ناراضی هستند. از نظر این طیف و برخی کشورهای عرب منطقه مثل عربستان سعودی، اردن و مصر که از خطر هلال شیعی و نفوذ ایران ابراز نگرانی می‌کنند، عراق همانند گذشته عرصه منازعه و رقابت میان «پارسی‌ها» و «اعراب» باقی خواهد ماند و نه تنها نباید عرصه تاخت و تاز ایران باشد، بلکه باید در مهار قدرت روزافزون ایران ایفای نقش کند. چنین دیدگاهی در آمریکا نیز

طرفدارانی جدی دارد که خواهان مهار ایران از طریق فعال کردن عراق به عنوان عنصر موازنه بخش منطقه‌ای در قبال ایران است.

با وجود این، رهبران عراقی همانند گذشته در این خصوص که عراق به عنوان بازیگر سیاسی در عرصه خارجی، هویتی عراقی و مستقل و متمایز از اعراب دارد و یا اینکه هویتش در پیوند با «ملت عربی» است، نظر یکسانی ندارند. این مسئله بدون تردید سیاست خارجی این کشور را بین «عرب‌گرایی» و «عراقی‌گرایی» متلاطم خواهد کرد. به باور ناسیونالیست‌های عراقی، عراق دولتی مستقل و منافی متمایز از دیگر دولت‌های عربی دارد، حال آنکه، ناسیونالیست‌های عربی در مقابل، به ایده ملت و وحدت عربی عقیده دارند و منافع عراق را در پیوند با منافع فراملی اعراب تصور می‌نمایند. قانون اساسی عراق جدید نیز سه هویت متمایز و در عین حال متعارض برای دولت در عرصه خارجی قایل است: هویت عراقی، عربی و اسلامی. (ماده دوم، سوم و مقدمه) بنابراین، عراق نه تنها در عرصه داخلی در تعیین هویت خود مشکل داشته، بلکه در عرصه خارجی نیز در این خصوص که دولت چه هویتی دارد، سرگردان است. شاخص‌های هویت‌ساز، متعدد، متکثر و در عین حال، متعارض به نظر می‌رسند. اینکه آیا این هویت‌ها را می‌توان به صورت مسالمت‌آمیز در کنار هم قرارداد و توازنی میان آنها ایجاد کرد یا اینکه مناقشه بر سر آنها دولت را دچار تعارض هویتی کرده و در نتیجه در عرصه خارجی به ایفای نقش‌های چندگانه و متعارض هدایت خواهد کرد، مسئله‌ای است که در گذر زمان مشخص خواهد شد.

بنابراین، جهان عرب و مسائل عربی در کانون توجه سیاست خارجی عراق باقی خواهد ماند. به احتمال بسیار زیاد، عراق جدید به منظور کسب حمایت کشورهای عربی و مشارکت سازنده آنها در روند امنیت‌سازی کشور، بر هویت عربی خود اصرار خواهد کرد، در عادی سازی روابط خود با اسرائیل محتاطانه عمل خواهد کرد، به حمایت از مسئله فلسطین ادامه می‌دهد و در مسائل مرزی و مناقشه‌برانگیز منطقه‌ای مثل اختلاف ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه و مسئله هسته‌ای ایران، در کنار اعراب خواهد ایستاد و مواضعی متفاوت از آنها نخواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت سیاست خارجی عراق جدید به شدت متأثر از منابع پایدار داخلی‌اش خواهد بود که عدم تکوین ملت - دولت، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد توسعه‌نیافته و وابسته به نفت و احساس تعلق و وفاداری به هنجارها و ارزش‌های مشترک عربی، از جمله مؤلفه‌های اصلی آن هستند. هر یک از این عناصر، عراق را به عنوان واحد سیاسی مدرن با امکان‌ها، مسائل، مشکلات و تناقضاتی نسبتاً پایدار روبرو کرده و هر یک به نحوی در شکل‌دهی به سیاست خارجی آن در گذشته اثرگذار بوده‌اند. صرف نظر از نوع رژیم و جهت‌گیری عراق جدید، دولتمردان عراقی در حال حاضر نیز ناگزیر به سیاستگذاری خارجی و امنیتی براساس همین اصول و واقعیت‌های پایدار هستند.

عراق از بدو پیدایش تا کنون، از ناهمگنی فرهنگی و ناکامی در ایجاد چارچوب هویتی فراگیر که بتواند به دولت به عنوان بازیگر ملی و مشروع، قدرت بازیگری دهد، رنج برده است. این امر نه تنها کشور را با ناامنی داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و خطر فروپاشی سرزمینی روبرو کرده، که آن را در قبال نفوذ کشورهای خارجی، بیش از پیش آسیب‌پذیر ساخته است. اگر چه در حال حاضر ساختار حقوقی نوینی مبنی بر مشارکت همه گروه‌ها در قدرت برای حل بحران هویت و امنیت مد نظر قرار گرفته، اما تا استقرار نظم سیاسی دموکراتیک و چارچوب هویت‌بخش پایدار، راه طولانی و ناهمواری در پیش روی عراقی‌هاست. از این‌رو، در شرایط کنونی نیز همانند دوران پادشاهی و جمهوری، یکی از مؤلفه‌هایی که به روابط خارجی عراق شکل خواهد داد، مسئله امنیت و ثبات داخلی، حفظ استقلال، حاکمیت و یکپارچگی آن و تأمین بقای رژیم سیاسی است، اهدافی که نیل به آنها چندان هم ساده نیست و پر از تناقض و محدودیت است.

تنگنای ژئوپلیتیکی عراق و گرفتاربودن در خشکی، از دیگر واقعیت‌های فیزیکی عراق است که تغییر نیافته است. حتی سیاست هجوم نظامی و توسعه خطوط انتقال نفت از طریق خشکی هم نتوانسته بغداد را از دشواری‌های مزبور رهایی بخشد. آنچه واجد اهمیت است، اینکه عراق با داشتن بسیاری از عناصر قدرت ملی و انگیزه‌های بالای ایفای نقش منطقه‌ای، دسترسی کمی به آب‌های آزاد دارد و این موضوع، کشور را از لحاظ امنیتی و راهبردی در

شرایط نامساعدی قرار داده است. این مسئله که چگونه نخبگان سیاسی عراق جدید با این دشواری برخورد و برای برون‌رفت از آن چگونه چاره‌اندیشی خواهند کرد، در جهت‌گیری خارجی عراق اهمیتی کلیدی دارد.

عراق همچون بسیاری از کشورهای خاورمیانه، منابع سرشار نفت و گاز دارد و از اقتصادی نفت‌پایه و در عین حال، توسعه‌نیافته برخوردار است. این مؤلفه نیز عراق را در عرصه خارجی با فرصت‌ها و تهدیدهایی روبرو می‌کند. داشتن ذخایر عظیم نفت و تولید و صادرات بالای آن عراق را به بازیگر مهم در منطقه تبدیل می‌کند، توان و قدرت ملی‌اش را افزایش می‌دهد و در نتیجه، دامنه سیاست خارجی‌اش را گسترده‌تر می‌کند، اما آن را در برابر نوسان‌های ناشی از قیمت بازار نفت و به ویژه، فشارهای بین‌المللی مثل تحریم فروش نفت، محدود می‌سازد. احتمالاً با افزایش و اهمیت‌یافتن نفت تولیدی عراق طی سال‌های آینده، امکان بازگشت رقابت‌های نفتی گذشته وجود دارد، چرا که عراق برای بازسازی و آمریکا جهت نیل به اهداف خود، نیازمند تولید و صادرات نفت بیشتری هستند. ساختار و ویژگی‌های اقتصاد عراق، اقتصاد این کشور را به اقتصاد جهان صنعتی و کمتر به اقتصاد منطقه پیوند می‌زند.

احساس تعلق به هویت فراملی عربی و اسلامی، به رغم افول ناسیونالیسم عربی و تغییر مبانی فکری و نظری رژیم سیاسی عراق، جهان عرب را به یکی از اولویت‌های مهم عراق تبدیل خواهد کرد و از این چشم‌انداز، می‌توان بر روابط ایران - عراق، اسرائیل - عراق و اعراب - عراق نیز نگاه کرد. بعید است در آینده نزدیک گشایشی در روابط بغداد و تل‌آویو صورت گیرد و به احتمال زیاد، دولتمردان عراقی، به ویژه گروه‌های سنی و ناسیونالیستی، با اصرار بر هویت عربی، کشورهای عرب منطقه را به حضور و ایفای نقش سازنده بیشتر در روند بازسازی کشورشان تشویق خواهند کرد. در همین چارچوب، عراق همانند گذشته در اختلاف‌های هویتی و ارضی بین ایران و اعراب در کنار آنها باقی می‌ماند. با این همه، این موضوع که بغداد باید براساس منافع ملی خود و یا منافع جهان عرب عمل کند، بیش از پیش سیاست خارجی‌اش را بین عراقی‌گرایی و عرب‌گرایی دچار نوسان و سردرگمی خواهد کرد.

منابع

۱. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)؛ *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۲. مورگنتا، هانس، جی (۱۳۸۴)؛ *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم.
۳. والتز، کنت (۱۳۸۶)؛ «اندیشه واقع‌گرایی و نظریه نو واقع‌گرایی» در کتاب اندرو لینکلتر، *نظریه انتقادی و مکتب برسازي*، علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. هوپف، تد، «نوید مکتب برسازي برای نظریه روابط بین‌الملل»، لینکلتر، پیشین.
۵. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)؛ *ماهیت متحول سیاست خارجی*، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. هالستی، کی. جی (۱۳۷۶)؛ *میانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۷. هینبوش، ریموند (۱۳۸۲)؛ *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. ___ (۱۳۸۶)؛ «سیاست هویت در روابط بین‌الملل» علی گل محمدی، در کتاب لوئیس، فاست *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. وایمر، آندریاس (۱۳۸۶)؛ «دموکراسی و کشمکش‌های قومی - مذهبی در عراق»، امیرمحمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد (به کوشش)، *سامان سیاسی در عراق جدید*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۰. بوزان، باری (۱۳۷۹)؛ «مردم، دولتها، هراس؛ مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در کتاب ادوارد ای آزر و چونگ این مون، *امنیت در جهان سوم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. خسروی، غلامرضا (۱۳۸۶)؛ «بررسی و ارزیابی راهبرد کنونی آمریکا در عراق»، *پژوهشکده مطالعات راهبردی*.
۱۲. فولر، گراهام، *قبله عالم* (۱۳۷۷)؛ تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.

۱۳. جعفری ولدانی، اصغر و حق شناس کاشانی، نیلوفر (۱۳۷۰)؛ «عوامل مؤثر بر سیاست خارجی عراق در ارتباط با اشغال کویت»، *اطلاعات اقتصادی - سیاسی*، سال ششم، بهمن و اسفند.
۱۴. نصری، قدیر (۱۳۸۳)؛ «ایران، چالش‌ها و بایسته‌های راهبردی در خلیج فارس»، *نامه دفاع*، شماره سوم.
۱۵. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۶۹)؛ «نگاهی به جغرافیای سیاسی عراق و کویت»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال پنجم، بهمن و اسفندماه، شماره های ۴۱-۴۲.
۱۶. ادوارد، مورلی میلتن و کلیف، پیتربینچ (۱۳۸۵)؛ *بحران در خاورمیانه*، شهرزاد رستگار شریعت پناهی، تهران: نشر قومس.
۱۷. حسن‌زاده، محمد و قربانی، عادل (۱۳۸۷)؛ «پی‌آمدهای امنیتی قانون جدید نفت عراق»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال ششم، تابستان، شماره ۲.
۱۸. امامی، محمدعلی (۱۳۶۹)؛ «سوریه و عراق، دیروز و امروز»، *اطلاعات، اقتصادی - سیاسی*، سال پنجم، شماره‌های ۴۱، ۴۰، ۳۹.
۱۹. «قانون اساسی عراق» ضمیمه کتاب *کیهان بزرگ‌ر (۱۳۸۵)*؛ *سیاست خارجی ایران در عراق جدید*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

20. Anderson, Liam & Stansfield Gareth (2004) **The Future of Iraq: Dictatorship, Democracy, or division?**, Palgrave macmilan.

21. Stanfield, Gareth (2007) **Iraq, People, History, politics**, polity press.

22. Tibi, Bassam (1997) **Arab Nationalism, Between Islam and Nation - State**, Third edition, Palgrave Macmillan

23. Tripp, Charles (2002) "The foreign Policy of Iraq", in hinnebusch, Reymond & Ehteshami, Anoushiravan, **The foreign Policies of middle East States**, Lynne Rienner Publishers.

24. Bengio, Ofra (1999), " Nation Building in Multiethnic Societies: The Case of Iraq " in, bengio, ofra & Ben - Dor, Gabriel (Eds), **Minorities and the State in the Arab World**, Lynne Rienner Publishers.

25. Owen, Roger (2004) **State, Power and politics in making of the modern middle East**, Routledge, Third Edition.

26. Hinnebusch, Raymond (2003) **The international Politics of middle East**, Manchester university press.

27. Ottaway, Marina, etal (2008), The New middle East, **CARNEGIE ENDOWMENT**, at http://carnegieendowment.org/files/new_middle_east_final1.pdf

28. opec

(2008) "World oil Outlook" az http://www.opec.org/opec_web/static_files_project/media/downloads/publications/WOO%202008.pdf

29. Eren, Shmuel (2003) "The victory in Iraq and Global oil Elonomy" in Feldma, Shai (Ed), **After the War in Iraq: Defining the New Strategic Balance**, Sussex Academic Press.

30. GAO,

(June 2008) "

SECURING, STABILIZING, AND REBUILDING IRAQ ", At<

31.Department of defense (December 2008)" Measuring stability and security in Iraq" At ≤
www.defense.gov/pubs/pdfs/9010_Report_to_Congress_Dec_08.pdf>

33.Energy information Administration(June 2009), "Iraq Energy Data, Statistics and Analysis", At≤
<http://www.eia.doe.gov/cabs/Iraq/pdf.pdf>>

34." Special Inspector General for Iraq Reconstruction " (July 2008), p. 20, At ≤
http://www.sigir.mil/files/quarterlyreports/July2008/Report_-_July_2008.pdf#view=fit#view=fit#view=fit>

35.Adib moghaddam. Arshin(2007), *Iran in World Politics: The Question of the Islamic Republic*, London, C Hurst & Co Publishers Ltd.

